

متن پرسش

سلام: استاد بنده مدتیست که مباحث معرفت نفس و.. را دنبال می‌کنم. سوالاتی برایم پیش آمده که می‌ترسم به بیراهه برم برای همین خواستم نظر شما را در مورد این موضوعات بدونم: ۱. بنده متوجه شدم که «من» من به جسم من مربوط نیست، به فکر من هم مربوط نیست بلکه من کسی هستم که اون فکر کردن رو درک میکنه. از طرفی وقتی می‌تونم بگم «من» که اشاره به چیزی داشته باشم که از سایر افراد و اشیا جداست یعنی باید یه فرقی بین من و او باشه تا «من» معنی داشته باشه در صورتی که من من هیچ خصوصیتی نداره یعنی به قول مولوی «بی رنگ و بی نشان»ه پس عملا من و تویی وجود نداره بلکه کلا هستیم! هستم هستی کلا «هست» یم. حالا سوال من اینه که نسبت این «هست» با خدا چیه؟ مثال موج و دریا، سایه، آینه و... مربوط به این «هست» ه یا مربوط به شکل های مختلف من ، تو ، او و... . مولوی میگه: ای رهیده جان تو از ما و من ای لطیفه روح اندر مرد و زن مرد و زن چون یک شود آن یک توی چونک یکها محو شد انک توی این من و ما بهر آن بر ساختی تا تو با خود نرد خدمت باختی تا من و توها همه یک جان شوند عاقبت مستغرق جانان شوند مستغرق شدن یعنی چه؟ وقتی من و توها همه یک جان بشند می‌رسیم به همین «هست» ی که گفتم حالا نسبت این «هست» با حضرت حق چیه؟ ۲. وقتی به کارها و رفتار هام دقت می‌کنم می‌بینم که اینها رفتار های من نیست خیلی هاش که شرطی شدگی از طریق جامعه، رسانه و... و برخی دیگه هم ویژگی های شخصیتی منه که باز هم ربطی به من نداره. طبق روانشناسی یونگ انسانها به ۱۶ تیپ شخصیتی تقسیم می‌شوند که هر کدام ویژگی های خودشون رو دارند. مثلا تیپ شخصیتی من بیشتر گرایش به شعر داره، گرایش به عرفان و معنویت داره، در مورد عشق یه نوع خاصی رفتار از خودش نشون میده بنابراین اگر من رو وسط آمریکا هم می‌ذاشتن تو خانواده ای که به خدا اعتقادی نداره باز هم اعتقادی به یه چیز ماورایی داشتم یا حداقل ادیان و عرفان و... نظرم رو جلب می‌کرد پس باز هم من کاره ای نیستم. عملا این تیپ شخصیتیمه که به سمت عرفان میره. حالا یه نفر با یه تیپ دیگه اصلا این حرف ها رو قبول نمیکنه. من اگر همزمانی حوادث رو ببینم میگم این کار یه نیروی ماورایی ولی اون میگه صرفا یه تصادف سادست. به قول حافظ : «من دلشده این ره نه به خود می‌پویم» استاد اوایل وقتی اشعار حافظ یا مولوی رو می‌خوندم این حرف ها رو قبول نداشتم ولی الان فکر می‌کنم که دامنه ی اختیار ما خیلی محدوده یعنی موندم که چند درصد کارهای من از خودمه؟ بحث فکری نیست تا الان فکر می‌کردم که اینها علاقه مندی های خودمه راه زندگی خودمه که با بررسی و به سختی انتخابش کردم اما الان متوجه شدم که چند صد میلیون آدم مثل من فکر و احساس می‌کنند.

یعنی من اگر بخوام هم نمیتونم نسبت به سوال های مهم زندگیم بی تفاوت باشم (چون تیپ شخصیتیم اینطوره) و از طرفی فرد دیگه ای که تیپ شخصیتیش عکس منه نمیتونه در مورد مسائل زندگی جدی باشه! لطفا راهنمایی بفرمایید با تشکر

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱- در علم حضوری به خود، علم به علم خود نیز مطرح است و این به معنای آن نیست که یک من دیگری داشته باشیم که به من مادون علم دارد، بلکه همان من انسان است که به خود علم دارد. و در مورد سخنان جناب مولوی، ایشان در این اشعار اشاره به مرحله‌ی فنای سالک دارد و این غیر از نسبتی است که ما در راستای مخلوق بودن با خدا برقرار می‌کنیم، به این معنا که وجود ما از وجوددهندگی خداست ۲- در مقام فنا آنچنان حضرت حق بر قلب سالک تجلی می‌کند که هست او در هست حق فانی می‌گردد و او به چشم حق می‌بیند و به چشم حق می‌شنود. یعنی حضرت حق چنین احساسی را به او ارزانی می‌دارد ۳- عرفا در مورد عین ثابت‌ه نکات ظریفی دارند که موضوع انتخاب اولیه را در میان می‌کشد و این که حضور ما در هر جای و هر زمانی در راستای آن انتخاب است، هرچند که هرکس بر اساس آن انتخاب‌گری می‌تواند در هر موقعی در انتخاب خود تجدید نظر کند. موفق باشید